

درآمد: شعری به خط سروش

حاشیه: ۱۲ مرحوم سروش

ملک ایرانرا که بود از این دو ویران و تباه
 هم وضع و هم شریف و هم رعیت هم سپاه
 هان بساط عدل گستر داد مظلومان بخواه
 آسمان بنوشته بر درگاه تو روحی فداه
 بی‌محابا برجهد از ترکشت بیگانه و گاه
 بر زمانه حکم کن دولت فزا دشمن بگاه
 عزم و حزم و جود و قدرت داری و عفو گناه
 عفو تو در قهر تو پنهان چو در شب صبحگاه
 جاودان زی ای باستحقاق ذاتی پادشاه
 تا بود قائم بعدل این نه رواق و بارگاه
 قائم از عدل تو باد ایران و بلداناً سواه
 بدسکالانت قرین ناله و افغان و آه
 اندر این دعوی است دیوان گهرسنجش گواه

راه بستی بر خلاف و پاک کردی از نفاق
 بسته دل در مهر تو بگشوده لب در آفرینت
 چون سلیمان خوش گرفتی زهرمن انگشتی
 دیده از عین الرضا اندر تو چشم ماه و هور
 تیر تو همچون شهاب از حرص رجم دیو ملک
 داده در دستت زمام خود زمانه بیدرنگ
 داد و دین و مهر و کین رای رزین عقل متین
 داد تو از دین تو پیدا چو نور از آفتاب
 پادشاهی تو را باشد سبب شایستگی
 تا بود روشن ز نور آفتاب این هفت نطع
 روشن از فرّ تو باد ایوان و کاخ خسروی
 نیکخواهانت انیس شادی و عیش و طرب
 چار سال افزون بود تا مدح تو گوید سروش